دیوانه ای از قفس پرید

عبدالحسینی، سهیلا

روزی کسی در جایی از تاریخ قصه‏ای می‏گوید یا می‏نویسد.بعدا کسان دیگر،قصه‏های‏ دیگری از قصهء او می‏سازند و بعدتر،از روی برخی از آن قصه‏ها،نمایشها و فیلمهایی‏ ساخته می‏شود.اینکه چه کسی،کی و کجا اولین بار آن قصه را گفته،اهمیت ندارد،مهم‏ آن است که چه کسی و در کجا زیباتر،دلنشین‏تر و بهتر قصه می‏گوید.

خلاصه داستان فیلم:

یلدا زن جوان و زیبایی است که با همسر جانبازش(یک پا قطع)اختلاف دارد.او زمانی با آرمانهای همسرش هم‏سو بوده، ولی بعدا حس می‏کند اگر در کنار روزبه(همسرش)بماند باید با نگاه و نظر او به دنیا بنگرد و از این جهت چون خود را در تنگنا می‏بیند،می‏خواهد از او جدا شود.

دلیل دیگری که موجب فاصلهء بین یلدا و روزبه شده است. خانهء پدری یلداست.روزبه که می‏داند مستوفی(عموی یلدا) چشم طمع به خانهء بزرگ و قدیمی پدر یلدا دوخته است،دست‏ به کار شده و از سوی دادستانی در صدد مصادرهء خانه است تا خانه به دست مستوفی نیفتد.اما یلدا که از قصد واقعی روزبه‏ آگاه نیست،این عمل روزبه را از سر طمع‏ورزی می‏داند.از سوی‏ دیگر،مستوفی عموی مزور و طمع‏کار یلدا با دسیسه‏هایی تلاش‏ می‏کند به اختلاف میان یلدا و روزبه دامن بزند.پدر یلدا که‏ سخت بیمار است با دخالت مستوفی بدحالتر می‏شود.او نیاز به‏ معالجه دارد،درحالی‏که به خاطر مقروض بودن،امکان مداوای‏ لازم را ندارد.

یلدا از دادگاه تقاضای طلاق می‏کند و قاضی با موافقت‏ ضمنی،حکم قطعی را به ده روز بعد موکول می‏کند.مستوفی‏ طبق نقشه‏ای،فراست(رئیس املاک قوهء قضاییه)را به عشق‏ یلدا گرفتار می‏کند.به این ترتیب با نزدیک شدن به فراست‏ و قول دادن برای جلب رضایت یلدا به ازدواج با او،از وی‏ می‏خواهد روزبه را که مأمور رسیدگی به پروندهء مفاسد اقتصادی‏ اوست،برکنار کند؛همچنین با این نقشه قصد دارد خانه را نیز از خطر مصادره رهانیده و تصاحب کند.

فراست با آن‏که مردی اهل ایمان و عرفان است،به خاطر عشق یلدا حاضر به همکاری با مستوفی می‏شود.مستوفی که‏ فقط به رضایت یلدا نیاز دارد،به یلدا می‏گوید هزینهء سفر پدر و مادرش به خارج از کشور برای معالجهء پدر را می‏پردازد و در مقابل از او می‏خواهد که تن به ازدواج با فراست بدهد. روزبه ردپای مستوفی را در قاچاق کالا و خلافهای دیگر یافته‏ و پرونده قطوری برای او درست می‏کند.او با همکارش آصف، قصد دارند اطلاعات خود را در اختیار فراست که سابقا استاد اخلاق و عرفان روزبه بوده و به نظر او مطمئن‏ترین فرد است، قرار دهند.یلدا که به ظاهر و فقط به خاطر پدرش به مستوفی‏ قول همکاری داده است،پس از رفتن پدر و مادرش اقدام به‏ خودکشی می‏کند،اما روزبه او را نجات می‏دهد.

آصف(همکار روزبه)کشته شده و پرونده مستوفی مفقود می‏شود.فراست برای رسیدن به یلدا حاضر می‏شود از آبروی‏ چهل ساله و همسر و فرزندانش بگذرد.مستوفی برای آن‏که‏ سوءظنی متوجه فراست نشود،یلدا را به‏طور شناسنامه‏ای به عقد یعقوب(پسر خوانده‏اش)که او نیز دل‏باختهء یلداست و شرعا به‏ عقد فراست درمی‏آورد.فراست یلدا را به خانه بزرگ و زیبایی‏ می‏برد تا زندگی مشترکش را با او آغاز کند.روزبه در خانهء جدید با فراست روبه‏رو می‏شود و او را که درواقع همکار مستوفی و دزد ناموسش است به بازگشت به ارزشهای پیشین فرا می‏خواند.اما فراست فلسفه زندگی‏اش را تغییر داده وعقیده سابق را نسبت‏ به دفاع مقدس ندارد.

یلدا که اکنون پی به معصومیت روزبه برده،پروندهء مفاسد مستوفی را که نزد فراست است ربوده و آن را به روزبه می‏دهد و از او می‏خواهد از آن دو شکایت کند.با آشکار شدن ماجرا، مستوفی و فراست به فکر نقشهء دیگری می‏افتند.مستوفی با همکاری مزدورانش به قصد ترساندن روزبه او را در محل‏ خلوتی گیر می‏اندازند.اما دستهء دیگری که مزدوران فراست‏ هستند از راه می‏رسند و چماق بر سر روزبه می‏زنند و پس‏ از بی‏هوشی او را با خود می‏برند.فراست که عقیده دارد امثال‏ روزبه را مسئولانی چون او راه انداختند و خود نیز باید آنها را مهار کنند می‏گوید،زنده بودن روزبه خطرناک است و مرگش‏ موجب قداست او بین مردم می‏شود.بنابراین با از کار انداختن‏ مغزش،او را دچار فلج کامل می‏کنند.به این ترتیب با توجه‏ به وضع روزبه در دادگاه ادعا می‏کند که اسناد ساختگی است و پرونده بسته می‏شود.

یلدا که اکنون به عشقی عمیق نسبت به روزبه دست یافته‏ به دنبال او می‏گردد و بالاخره او را در آسایشگاه جانبازان در حالتی که قادر به هیچ عکس العملی نیست می‏یابد.او که‏ نمی‏خواهد روزبه بیش از این مورد سوءاستفاده و تحقیر واقع‏ شود،ابتدا با خاک پای روزبه تیمم می‏کند و سپس با گلوله‏ای‏ به زندگی او خاتمه می‏دهد.

نقد داستان فیلم:

عنوان«دیوانه‏ای از قفس پرید»شاید برای بسیاری نامی‏ آشناباشد.درواقع نیز این قصه نام خود را از رمانی دو اسمی‏ با عنوان«پرواز بر فراز آشیانهء فاخته»و یا«دیوانه‏ای از قفس‏ پرید»گرفته است.این رمان،پیش‏تر به نام اول خود یعنی‏ پرواز بر فراز آشیانهء فاخته»شناخته می‏شود و نویسنده‏اش‏ «کن کیسی»این عنوان را از یک شعر کودکانه برگرفته است:

«یکی پرید رو به خاوران،یکی پرید رو به باختر یکی به روی آشیون فاخته کشید پر...»

نویسندهء رمان،از مفهوم هر دو عنوان در اثر خود بهره‏ گرفته است.مفهوم نام اول طبق شعر کودکانه آن است که از میان آنان که به خاور و باختر(چپ و راست)می‏روند کسانی‏ هستند که به بالا می‏روند.

در مفهوم نام دوم که بعدا بر فیلمی ساخته شده بر مبنای‏ این اثر گذاشته شد و شهرت یافت این توضیح لازم به نظر می‏رسد که قهرمان داستان،مردی است که با دیوانه نمایاندن‏ خود وارد یک آسایشگاه روانی می‏شود و در آنجا درمیابد که‏ مسئولین آسایشگاه به جای معالجه سعی می‏کنند اختلال روانی‏ بیماران را افزایش دهند.قهرمان با تحریک بیماران،آسایشگاه‏ را به آشوب می‏کشاند.

درواقع این اثر بیانگر شورش و عصیان انسانهایی است‏ که توسط نظام حاکم برای در بند کشیدنشان آنان را به جنون‏ محکوم می‏کند.در انتهای داستان،قهرمان که دچار فلج کامل‏ شده(توسط مسئولین آسایشگاه)به وسیلهء یکی از بیماران که‏ دوست اوست کشته می‏شود و آن بیمار و یا بهتر است گفته‏ شود آن دیوانه،با شکستن پنجره از آسایشگاه فرار می‏کند و این باور را در میان بیماران بر جای می‏گذارد که دیوانه‏ای‏ که گریخت همان مک مورفی(قهرمان داستان)است.مضمون‏ این اثر اگرچه نو نیست اما در عوض ساختاری پرکشش،جذاب‏ و سرگرم‏کننده دارد.

قصهء فیلم ایرانی دیوانه‏ای از قفس پرید نیز با بهره‏گیری از برخی نمادها،بن‏مایه‏ها و شخصیتهای این رمان،تلاش کرده‏ است با نزدیک کردن فضای دههء سوم پس از انقلاب و فرهنگ‏ ایرانی بر مضامین آن اثر،دست به خلق تصویر نوی از قصهء آن‏ رمان بزند.

اصلی‏تری مشکل قصهء این فیلم از آنجا آغاز می‏شود که‏ اگر کن کیسی توانسته است چندین شخصیت پیچیده را در طی‏ سیصد و سی صفحه با مهارت تصویر کرده و روند دلچسبی در رمان ایجادکند،نویسندهء فیلم ایرانی دیوانه‏ای از قفس پرید، با آوردن شخیتهای غیرمعمولی چون یلدا،روزبه.فراست، مستوفی،یعقوب و...نتوانسته است پیچیدگیهای شخصیتی و ماجرایی اثر خود را در طی یک قصه فیلم دو ساعته جا بیندازد. به همین دلیل بسیاری از کسانی که برای اولین بار فیلم را می‏بینند متوجه ماجرای قصهء آن نمی‏شوند.

به‏طور مثال در ابتدای قصهء فیلم،فراست آدمی مطمئن، محکم و مؤمن به نظر می‏رسد.در مقابل تمخسر مفسدینی چون‏ مستوفی،طرف روزبه را نگه می‏دارد و می‏گوید،آن روز که به‏ گوشت تن اینان(رزمنده‏ها و جانبازها)نیاز بود تاج سر بودند و مزاحم نبودند،چطور شد امروز....اما در اواخر قصه،عشق یلدا از او آدم دیگری ساخته.فراست آخر قصه می‏گوید،دورهء آن‏ حرف‏ها گذشته ما به زمین چسبیدیم و از زمان غافل شدیم.... قدر مسلم این است که یک عشق شاید بتواند عشقهای دیگر را از دل براند،ولی تا این اندازه تغییر ریشه‏ای در فلسفه و نگرش‏ فرد به دنیا و زندگی اگر هم شدنی باشد،مطمئنا به زمانی بیش‏ از این نیاز دارد.یلدای ابتدای قصه،زنی فریب‏خورده و بیزار است که با همهء توان می‏خواهد از جانباز و جنگ و روزبه بگریزد و یلدای آخر قصه زنی سوخته در عشق است که ترجیح می‏دهد محبوب و معشوقش،مقدس،مغرور و عزیز باقی بماند.نه به‏ صورت مرده‏ای متحرک و آلت دست!

بنابراین،از روی عشق،با شلیک تیری دل خود و جسم‏ معشوق را می‏کشد.اگر درجهء تعالی یک شخصیت را صد بگیریم‏ حرکت از بیست تا شخصت شاید منطقی به نظر برسد ولی حرکت‏ از صفر و رسیدن به صد اگر امکان‏پذیر هم باشد،در یک قصهء کوتاه نمی‏گنجد.بنابراین‏بار بیش از حد شخصیتها و فرصت‏ کوتاه قصه،سبب پیچیده شدن و حتی غیرقابل درک شدن آن‏ گردیده است.

از سوی دیگر،نویسنده ضمن طرح مشکلات فردی برای‏ هر شخصیت،یک سری گرهها و معضلات جمعی را نیز مطرح‏ می‏سازد.مانند مطرح کردن پروندهء مفاسد اقتصادی،تخریب‏ ارزشهای پیشین جامعه توسط مسئولین دنیاگرا،مظلومیت‏ جانبازان،مظلومیت زنان و...

با این حساب،مخاطب به دنبال فرصتی است که ذهن خود را به گرهء اول متمرکز کند،گرهء بعدی،اولی را تحت الشعاع قرار می‏دهد.درنتیجه،در پایان داستان مخاطب گیج و سردرگم، مبهوت قصه شده و قادر نیست جمع‏بندی سرراستی در اندیشهء خود به دست آورد.حتی کسانی که رمان پرواز بر فراز آشیانه فاخته را خوانده و فیلم خارجی‏ ساخته شده از روی‏ این اثر را دیده‏اند نیز به راحتی با درک قصهء فیلم‏ دیوانه‏ای از قفس پرید کنار نیامدند؛چه‏ رسد به‏ مخاطبینی که‏ برای بار اول است،با مفهوم‏ پریدن دیوانه‏ای از قفس(زندگی)آشنا می‏شوند.